

Sunday, August 04, 2019  
9:30 AM

## حسن و قبح عقلی از نگاه اشعری و ماتریدی

سید کریم حسینی<sup>۱</sup>

### چکیده

حسن قبح عقلی از جمله مباحث کلامی است که اوایل اسلام در میان متکلمین وجود داشته و از همان ابتدا بعضی حسن و قبح را قبول داشته و برخی انکار نمودند. مقاله حاضر با تحلیل و توصیف به نظریه دو مذهب کلامی اشاعره و ماتریدیه در زمینه حسن و قبح پرداخته است که باید در ابتدا به مهم‌ترین عقاید این دو فرقه که برگشت آنها به مسئله است پرداخته شود و بعد آرای اختلافی را تبیین کنیم. مکتب کلامی ماتریدی و مکتب اشعری در هدف کلی با یکدیگر مشترک‌اند. اشعری از عقل صرفاً در مقام تبیین و دفاع از عقاید دینی استفاده می‌کرد در حالی که ماتریدی علاوه بر آن در مقام کشف و دریافت اصول نیز از عقل و خرد کمک می‌گرفت.

**کلید واژه‌ها:** ماتریدی، اشعری، حسن و قبح عقلی.

---

۱. دانش‌پژوه سطح ۴ استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه مشهد مقدس.

## مقدمه

از روزی که مسائل کلامی در محیط اسلامی به صورت ساده مطرح گردید، در میان مسلمانان دو گروه مقابل هم پدید آمدند؛ یکی، گروه اهل حدیث که آنان را «حشویه» و «سلفیه» و «حنابله» می‌نامند. این گروه کلیه عقاید خود را از ظواهر آیات و قسمت اعظم آن را از حدیث می‌گیرند، اما برای عقل و خرد ارزشی قائل نمی‌باشند. اگر در میان این گروه عقایدی مانند تشبیه و تجسیم و جبر و حکومت قضا و قدر بر افعال اختیاری انسان پدید آمده و یا بر رؤیت خدا در روز رستاخیز اصرار می‌ورزند، در اثر روایاتی است که در میان آنان منتشر شد که غالباً رد پای احبار یهود و راهبان نصاری در آنها دیده می‌شود، تا آنجا که به قدیم بودن کلام خدا (قرآن) قائل شدند و بسان یهودیان که تورات را قدیم و یا مسیحیان که مسیح را ازلی می‌دانند، آنان نیز قرآن را قدیم و ازلی دانستند.

دوم، گروه معتزله که برای عقل و خرد بها و ارزش قائل هستند و حدیث و روایتی را که با حکم خرد مخالف باشد، طرد می‌کنند و عقاید خود را از نصوص قطعی کتاب و سنت و حکم خرد می‌گیرند. ایرادی که بر آنها گرفته می‌شود، این است که به عقل بیش از حد، بها داده‌اند و چه بسا نصوص فراوانی را که در شریعت مقدس آمده است، به خاطر اندیشه مخالفت ظاهری آن با عقل به کنار می‌گذارند.

بدین ترتیب، قرن‌های دوم و سوم هجری دعوی کلامی شدیدی میان معتزله و اهل حدیث درباره جایگاه عقل در میان مسلمانان وجود داشت. در این میان، ائمه معصومین علیهم‌السلام بر دوری از این دعوی تفرقه‌افکن تأکید داشته و به ترویج و تبلیغ آموزه‌های اصیل دینی می‌پرداختند. در عین حال، پدید آمدن بسیاری از فرق کلامی را باید در نسبت با این مجادله کلامی جستجو کرد.

سال‌ها نزاع و نبرد فکری میان این دو گروه برقرار بود و پیروزی هر گروه بر گروه دیگر، در گرو کمک زمامداران وقت اموی و عباسی بود که جانب یکی را می‌گرفتند و در تضعیف دیگری می‌کوشیدند. این نزاع تا آغاز سال ۳۰۰ هـ ق به صورتی چشمگیر ادامه داشت، ولی در آغاز قرن چهارم، سه شخصیت در سه منطقه، سر بلند کردند و مکاتبی را که در حقیقت مکاتب معتدلی میان اهل حدیث و مکتب معتزله بود، پدید آوردند. در حالی که معتزلیان بر عقل، و اهل حدیث بر ظواهر آیات و روایات تأکید می‌کردند، برخی از متفکرین اسلامی مثل اشعری و ماتریدی تلاش کردند راه حل جدیدی برای این دعوی کلامی در موضوعاتی نظیر صفات خدا، قضا و قدر، حدوث و قدم قرآن و ... ارائه دهند.

یکی از این دو تن، ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴ق) است که در عراق از مذهب اعتزال توبه کرد و خود را یار و یاور احمد بن حنبل معرفی نمود و در عین حال در مذهب ابن حنبل تصرفاتی پدید آورد و به تدریج مذهب رسمی اهل سنت شد. دیگری ابومنصور ماتریدی سمرقندی (۲۵۰ احتمالاً-۳۳۳ق) که در مشرق جهان اسلام (ماوراءالنهر) به جانبداری از اهل حدیث برخاست و درست همان کاری را انجام داد که همتای او، یعنی اشعری انجام داد و عجیب اینکه این دو بنیانگذار در حالی که در یک عصر می‌زیستند و در یک مسیر گام برمی‌داشتند، از کار یکدیگر آگاه نبودند. سومین نفر، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملک ازدی منسوب به قبیله معروف قحطانی طحاوی (۲۳۹-۳۲۱ق) است که در مصر به دفاع از عقاید دینی در برابر معتزله به پا خاست. او در خانواده علم و دانش پرورش یافت، به طوری که پدرش و مادرش از اهل علم و حدیث بودند و داییش اسماعیل بن یحیی مزم (۲۶۴ق) نیز از برجسته‌ترین اصحاب محمد بن ادریس شافعی بوده است. البته در میان این سه تن، اشعری از نظر اهمیت و شهرت و نیز میزان تأثیر در جهان اسلام رتبه نخست را دارا است و ماتریدی در رتبه پس از او قرار دارد و طحاوی از شهرت و اهمیت کمتری برخوردار است، زیرا نقش او بیشتر در تبیین و تلخیص آرای ابوحنیفه خلاصه می‌شد و مکتب جدیدی را هم پایه‌گذاری نکرد. در حقیقت، مکتب ماتریدی و اشعری مکاتبی معتدل میان اهل حدیث و اعتزال هستند، گرچه مکتب ماتریدی، به شیوه تعقل و اعتزال نزدیک‌تر است و مکتب اشعری به شیوه اهل حدیث. بدین ترتیب کلام اهل سنت ساخته و پرداخته دو نفر است؛ ابومنصور ماتریدی حنفی و ابوالحسن اشعری شافعی.

## ۱. مهم‌ترین عقاید اشاعره

### الف) انکار حسن و قبح عقلی

اشاعره معتقدند که حسن و قبح از طریق شرع استفاده می‌شود، لذا هر چیزی را شارع بدان امر کرد، حسن است و از هر چه نهی نمود قبیح است و اگر شرع نباشد، نه حسنی است و نه قبیحی و اگر خدا به چیزی امر کند که قبلاً نهی فرموده بود، قبیح به حسن تبدیل می‌شود. (حلی، ۱۴۰۷ق: ۵۷)

### نقد دیدگاه

اگر حسن و قبح از طریق شرع ثابت شود، در این صورت نه شرعاً ثابت خواهد شد و نه عقلاً، در حالی که حسن و قبح عقلاً ثابت است، ولی شرعاً ثابت نیست. با این توضیح که ما اگر عقلاً حسن بعضی چیزها و قبح برخی از اشیاء را ندانیم آن گاه نمی‌توانیم به قبیح بودن دروغ حکم کنیم و در نتیجه امکان دروغ از خداوند ممکن است (در حالی که خدای متعال شأنش بزرگ است و دروغ نمی‌گوید) و اگر به ما بگویند که فلان چیز زشت است ما قطع به قبح آن نخواهیم داشت و اگر بگویند فلان چیز حسن و خوب است ما نمی‌توانیم به دلیل امکان دروغ بودن این خبر به حسن آن شیء قطع داشته باشیم و هر آینه امکان دارد که ما را امر به قبیح کنند و از حسن نهی نمایند که در این صورت حکمت خدا منتفی است، در حالی که خداوند حکیم است و ما را به قبیح امر نمی‌کند و از حسن نهی نمی‌نماید. (همان: ۵۹-۵۷)

علاوه بر این، حسن و قبح عقلی، اساس و پایه بسیاری از بحث‌های کلامی است که از جمله می‌توان به بحث لزوم خداشناسی، لزوم بررسی دلایل مدعیان نبوت، آگاهی از راستگویی مدعی نبوت، قبح عقاب بلابیان خاتمیت و لزوم بعثت پیامبران اشاره کرد. (سبحانی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴۵)

در یک جمع‌بندی نهایی، اینکه اشاعره با میانه‌روی که خود معتقدند، نتوانستند ظواهر را حفظ کنند و هم نتوانستند با روش‌هایی که خالی از تالی فاسد اعتقادی باشد به استقبال مسائل کلامی بروند.

بدین سان، اشاعره منکر حسن و قبح عقلی در افعال خداوند می‌باشند و معتقدند کار خوب آن است که خدا خوب بداند و کار ناپسند آن است که خداوند نهی فرماید و خداوند چون اوامر و نواهی‌اش بر غرضی مترتب نیست، می‌تواند مؤمن را به جهنم و کافر را به بهشت ببرد و این اصلاً ظلم نیست، زیرا که ظلم تصرف در ملک غیر یا نهادن چیزی است در غیر موضع آن، اما از آنجا که خداوند مالک مطلق است پس نمی‌توان هیچ‌گونه ظلم و جوری را به او نسبت داد.

در این موضوع، این مکتب نقطه مقابل مکاتبی است که تشخیص حسن و قبح اعمال را به عقل واگذار می‌کنند. در حقیقت، درباره بهشت و دوزخ بر این باورند که خداوند حاکم مطلق عالم هستی است و اراده او در همه امور جاری است و هیچ امری بر او واجب نیست بلکه همه آنچه از او می‌رسد فضل است. او قادر است که بندگان عاصی را به کرم خویش پاداش دهد و نیکان از بندگان را مجازات کند. آنان این آیه قرآن را که ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ﴾ (انبیاء، ۲۳) به عنوان دلیل آورده‌اند، لذا از او نمی‌توان در مورد کاری که می‌کند سؤال کرد.

البته اشعری از آنجا که بخش عمده‌ای از عمرش معتزلی زیست، پس از اعتزال از معتزله، باز هم کماکان عقل را به عنوان ملاک و معیاری جهت سنجش، مخصوصاً در مسائلی که شرع نسبت به آنها ساکت بود یا بحث روشنی نکرده، جایز می‌دانست. در عین حال اعتماد و اتکای مطلق به عقل را جایز ندانسته و معتزله را در این مورد سرزنش کرده است. او علت بسیاری از انحرافات معتزله را اعتماد به عقل دانسته است. شاگردان متقدم مکتب اشعری در به کارگیری عقل در فهم و استدلال مطالب از او پیشتر رفتند، چنان که باقلانی وارد مباحث صرفاً عقلانی چون جوهر فرد و جزء لایتجزی شد. یکی از آنها به نام جوینی در اثبات وجود صانع با معیارهای کاملاً عقلانی و با روش استدلال به غایب از طریق شاهد (اثبات وجود از طریق موجود) به اقامه دلیل و برهان پرداخته است. (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۸۱-۸۰)

اما در مجموع باید گفت که او عقل را در جایگاهی که بتواند حسن و قبح‌ها و ادله را درک کند، نمی‌بیند و معتقد است واجبات شرع همه سمعی‌اند یعنی باید از راه قرآن و حدیث به گوش ما رسیده باشد و عقل چیزی را واجب نمی‌سازد.

### ب) جواز نسبت قبیح (افعال قبیح) به خدا

در پی اظهار نظر در باب حسن و قبح عقلی و شرعی، نتایج حاصل می‌شود که یکی از آنها این است که اگر مکتبی به حسن و قبح عقلی قائل باشد طبعاً صدور فعل قبیح از خداوند را عقلاً محال می‌داند و چنانچه به حسن و قبح عقلی معتقد نباشد، بلکه به حسن و قبح شرعی قائل باشد، انجام قبیح را از جانب خداوند محال نمی‌داند. چون معتقدند که هر آنچه خداوند انجام دهد نیکوست و عقل در جایگاهی نیست که بتواند درباره آن اظهار نظر کند.

به دیگر بیان، اشاعره بر این عقیده‌اند که افعال خدا متصف به قبح نمی‌شود و حتی اگر او کار قبیحی انجام دهد، قبیح نخواهد بود. بدین سان که خداوند کار قبیحی را انجام نمی‌دهد و واجبی را هم ترک نمی‌کند، زیرا چیزی از خداوند قبیح نیست و چیزی هم بر او واجب نیست، بلکه قبیح و واجب با شریعت پدید می‌آید و در فعل خداوند متصور نیست.

### ج) ضرورت نداشتن غرض در افعال خدا

این بحث نیز از پیامدهای بحث درباره حسن و قبح عقلی است. هدف و حکمت و غرض داشتن در انجام هر کاری، امری عقلایی است. به طوری که اگر کسی کاری را بدون فایده یا حکمت انجام دهد مورد نکوهش واقع می‌شود، اما اشاعره این امر را که افعال خداوند لزوماً معلل به حکمت‌ها و اغراض است و به حتم بر افعال الهی حکمت

مترتب است، به نحو جواز و عدم لزوم می‌دانند. از نظر آنان، ممکن است حکمتی بر افعال الهی مترتب نباشد و فعل الهی خالی از غرض باشد. به دیگر بیان، معتقدند که افعال خداوند لزوماً معلل به اغراض نیست و برای این مدعا، استدلال‌هایی آورده‌اند. (ر.ک: ایجی، المواقف فی علم الکلام: ۳۳۳-۳۳۱؛ جرجانی، شرح المواقف، ج: ۸: ۲۰۶-۲۰۲)

#### (د) جایز بودن تکلیف مالایطاق (غیر مقدر)

اشاعره معتقدند که این چنین دستورهایی از جانب خداوند جایز است و خداوند می‌تواند به انجام کاری دستور بدهد که انجام آن از توان و قدرت انسان خارج است. دلیل این افراد این است که توانایی و استطاعت انسان نسبت به کارها و افعال خود، همزمان با انجام آن کار از جانب خداوند به او داده می‌شود و قبل از انجام آن کار، هیچ توانایی بر انجامش ندارد. بنابراین، خداوند می‌تواند به انسان دستور بدهد کاری را انجام بدهد که توان انجام آن را ندارد ولی در همان زمانی که قصد انجامش را داشت، خودش انسان را توانا کند. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج: ۴: ۲۹۶)

فخر رازی برای اثبات جایز بودن تکلیف مالایطاق، یک دلیل عقلی ارائه کرده است. این دلیل بر اساس علم مطلق خداوند خداوند است. او بیان می‌کند که:

۱. خداوند در قرآن بیان کرده که کافران نمی‌توانند ایمان بیاورند: (بقره: ۶)

۲. اگر ایمان آوردن کافر ممکن باشد، یعنی خداوند به این مسئله آگاه نبوده و خبر اشتباهی داده است؛

۳. علم خداوند محدودیت ندارد و نسبت به همه امور آگاه است؛

۴. خداوند به کافران دستور داده که ایمان بیاورند؛

در نتیجه: خداوند می‌تواند به انسان دستوری بدهد که در توان او نیست و تکلیف مالایطاق است. (تفتازانی، همان: ۳۰۰)

تکلیف بمالایطاق به این معناست که خداوند بنده‌اش را به فعلی مکلف سازد که او قادر به انجامش نیست. طبعاً داوری در مورد این که آیا چنین تکلیفی رواست یا خیر و اینکه آیا می‌توان مکلف را بر ترک چنین تکلیفی عقاب کرد یا خیر، به رأی هر مکتبی در باب حسن و قبح عقلی باز می‌گردد. از آنجا که اشعری برای اشیاء حسن و قبح عقلی و ذاتی قائل نیست، بلکه شرع را ملاک حسن و قبح می‌داند، لذا تکلیف مالایطاق را جایز دانسته است، یعنی رواست که خداوند بنده‌ای را امر به فعلی نماید که از حوزه توانایی و قدرت او خارج است و این را از جانب خداوند قبیح نمی‌شمردند. مثلاً انسانی بدون بال امر به پریدن شود و نایبایی موظف گردد مصحفی را نقطه‌گذاری کند.

## ۲. مهم ترین عقاید کلامی ماتریدیه

ماتریدیه نامی است که بر پیروان ابومنصور ماتریدی اطلاق می‌شود. گرچه ابومنصور خود پایه‌های اساسی و بنیادین این مکتب را بنا نهاد، اما نامگذاری آن به «ماتریدیه» بعد از او توسط پیروانش صورت گرفته است.

اندیشه ماتریدی طی قرن‌های متمادی، در جهان اسلام رشد و گسترش چشمگیری یافت. هر چند مکتب ماتریدی تا حدود صد سال پس از درگذشت ماتریدی تنها در سمرقند رواج داشت، اما پس از آن، دیگر محدود به آن حوزه نبود و در بخارا و دیگر شهرهای ماوراءالنهر رواج یافت و به تدریج به سمت بخشهای غربی‌تر جهان اسلام دامن گسترد و سرانجام به منزله مکتب اعتقادی، میان تمام مسلمانان حنفی پذیرفته شد.

اگر بخواهیم با تفصیل و دقت بیشتری در آرای ماتریدیه نظر کنیم می‌توانیم مهم‌ترین پایه‌ها و قواعد روش فکری این مکتب را به این گونه تبیین کنیم.

### الف) توانایی عقل در دریافت معارف

ماتریدی در آغاز کتاب توحید خود ابتدا نادرستی تقلید در عقیده و ایمان را بیان می‌کند. سپس ملاک‌هایی را که پیروان مذاهب مختلف برای حقانیت خود بر می‌شمرند ذکر می‌کند و در نهایت اعلام می‌کند که دلیل حقانیت یک عقیده یا مذهب، پیروی از روش سلف به تنهایی یا کثرت پیروان نیست، بلکه حقانیت آن زمانی اثبات می‌شود که برهان عقلی آن را تأیید کند، به طوری که عقلای منصف را متقاعد سازد. (ماتریدی، ۱۹۷۹م: ۳) در حقیقت او برهان عقلی و عقلانیت را مهم‌ترین ملاک برای اثبات حقانیت یک اندیشه و آیین معرفی می‌کند.

از نظر ماتریدی منابع معرفت عبارت‌اند از معرفت و مشاهده حسی، معرفت نقلی و گزارش‌ها و اخبار و معرفت عقلی و فکری. او نزدیک‌ترین شناختها را شناخت حسی می‌داند و معتقد است بحث و گفتگو با کسی که چنین شناختی را منکر شود بیهوده است، چون او در حقیقت به نوعی سفسطه می‌کند. (همان: ۵)

او اخبار و گزارش‌ها را بر دو بخش خبرهای واحد و خبرهای متواتر تقسیم می‌کند و منکران آنها را سفسطه‌گر می‌خواند، چون عقل فطری انسان پذیرش اخبار را تأیید می‌کند. در رأس تمامی اخبار، اخبار انبیاست که با معجزه همراه است و قبول اخبار آنان از ضروریات عقلی است. (همان: ۹-۷)

در باب معرفت عقلی و استفاده از تفکر نیز استدلال می‌کند که گرایش فطری انسان خود دلیل اعتبار و حجیت این معرفت است، زیرا انسان بر اساس فطرت در ناهنجاری‌ها و تنگناها به تفکر و اندیشه و استفاده از عقل روی می‌آورد تا راه چاره پیدا



کند. همچنین به آیاتی استناد می‌کند که انسانها را به تفکر و تعقل تشویق کرده است.<sup>۱</sup> البته او موارد نیاز به این معرفت را نیز برشمرده که عبارت‌اند از:

- شناخت آن امور به واسطه ادراک حسی ممکن نیست؛
- مواردی که احتمال کذب و خطا در آن داده می‌شود؛
- در تمییز و تشخیص معجزات پیامبران از تدلیسات ساحران؛
- در ابطال عقیده مخالفان فکر و نظر؛
- در شناخت اسرار و حکمت آفرینش خداوند؛
- در تدبیر امور زندگی و تشخیص مصالح و مفاسد امور. البته او منبع اصلی اعتقاد به جهان آخرت و مسائل مربوط به آن را «نقل» و «وحی» معرفی می‌کند.

#### وجوب شناخت خداوند از طریق عقل، پیش از ورود نقل (نزول کتاب آسمانی)

شیخ ماتریدی وجوب معرفت خداوند را نه متوقف بر نقل و نزول کتب آسمانی و ارسال رسول، بلکه کاملاً عقلی دانسته و می‌گوید: به حکم عقل، باید وجود خدا و یگانگی و علم و قدرت و کلام و اراده او و حدوث جهان و گواهی معجزه بر صدق رسول را شناخت. استدلال او به این گونه بود که اگر وجوب معرفت و آنچه که در کلام او بر آن عطف شده است از شرع استفاده شود، مستلزم دور است، زیرا هنوز خدا ثابت نشده و با صفات او آشنا نشده‌ایم و نبوت پیامبران مبرهن نگشته، در این صورت چگونه می‌توان وجوب آن را از کلام پیامبر به عنوان یک حکم الزامی استفاده کرد؟! (بیاضی، ۱۹۴۹م: ۵۳)

#### ج) اعتقاد به حسن و قبح عقلی

اصل حسن و قبح عقلی از مهم‌ترین اصول کلام عدلیه (معتزله و امامیه) است که اشعری آن را شدیداً انکار می‌کند. از بررسی آرای ماتریدی چنین بر می‌آید که او در این مورد با عدلیه هم‌عقیده است، گرچه آن را بر خداوند واجب نمی‌داند. (آلوسی، بی‌تا: ۱۹) ذکر این نکته نیز لازم است که از آنجا که انسان برای معرفت و دریافت معارف، نیاز به تشخیص حسن و قبح افعال و نیز مصالح و مفاسد امور دارد، پس لازم است که عقل توانایی ادراک این حسن و قبح را داشته باشد. در بیان او حقیقت انسان از دو بعد طبیعت (غریزه) و عقل تشکیل شده است، آنچه را عقل نیکو می‌شمارد غیر از آن چیزی است که غریزه می‌پسندد و آنچه را عقل بد می‌داند غیر از آن چیزی است که غریزه نمی‌پسندد. کمال‌الدین بیاضی که از ماتریدیان است می‌نویسد:

<sup>۱</sup> از جمله غاشیة: ۱۷؛ ذاریات: ۲۱؛ بقره: ۱۶۴ و ...

حُسن به معنای استحقاق مدح و ثواب و قُبْح به معنای استحقاق مذمت و عذاب بر تکذیب انبیا و رسل در نزد ماتریدی عقلی است. عقل در می‌یابد که خدا به آن حکم کرده است... نه اینکه عقل حُسن و قُبْح را واجب کرده باشد و اتصاف خدا به جور و آنچه سزاوار نیست محال است. بنابراین عذاب مطیع و عفو کافر عقلاً جایز نیست.<sup>۱</sup> زیرا با حکمت خدا منافات دارد و عقل به عدم جواز آن جزم دارد... و افعال خدا از باب تفضل بر بندگان معلل به مصالح و حکمتها است. (بیاضی حنفی، ۱۳۶۸: ۵۴)

#### د) قضا و قدر

در مورد قضا و قدر، ماتریدی آن را مخالف آزادی انسان و مستلزم جبر بر انسان نمی‌داند. از نظر او اگرچه انسان کاملاً مختار نیست، اما خداوند اختیار لازم را به او داده است به طوری که انسان نمی‌تواند مسئولیت اعمال خویش را انکار کند. بدین ترتیب او در این موضوع با اشعری مخالف است و می‌گوید اعمال بد انسان اگرچه با اراده خداوند است اما به میل و رضای خداوند نیست. انسان در افعال خود دارای قدرت و اختیار است و این قدرت در وجود آن افعال عامل مؤثر است. در حقیقت او اعمال خیر و شر را مخلوق خداوند می‌داند. (ماتریدی، ۱۹۷۹م: ۲۴۶)

#### ه) محال بودن تکلیف مالایطاق

بحث درباره تکلیف انسان به مالایطاق از جانب خداوند، بحثی است که در نتیجه بحث از حسن و قبح عقلی پدید آمده است. ماتریدیه در مسئله تکلیف به مالایطاق همانند عدلیه قائل به عدم جواز هستند. ماتریدی صراحتاً ابراز می‌کند که تکلیف به کسی که طاقت ندارد، عقلاً فاسد است. (ماتریدی، ۱۹۷۹م: ۲۶۶)

شارحان مکتب ماتریدی مسئله تکلیف به بیش از توانایی (تکلیف بما لا یطاق) را به خاطر نبودن قدرت یا شرط فعل جایز نمی‌دانند ولی پایه‌گذار مکتب یعنی خود ابومنصور قائل به تفصیل است و می‌گوید: هر گاه کسی قدرت خود را از روی تقصیر از دست بدهد، می‌توان با نبودن قدرت به او تکلیف کرد، به خلاف کسی که در این راه مرتکب تقصیر نباشد. (همان: ۶۶)

مسئله تکلیف به بیش از توانایی یعنی مسئله «تکلیف بما لا یطاق» مورد قبول اشعری است و او از آیات قرآن بر جواز آن استدلال می‌کند و می‌گوید: خدا به ملائکه گفت: «انبیونی باسماء هؤلاء» (بقره: ۳۰) در حالی که فرشتگان قادر بر چنین کاری

<sup>۱</sup> هر چند شیعه در حسن و قبح عقلی قائل است که ثواب به عاصی مخالف با حسن و قبح عقلی است نه عفو آن به دلایل خاص.

نبودند و شارحان مکتب «ماتریدی» آن را جایز نمی‌دانند و بیاضی صریحاً می‌گوید:  
تکلیف بما لا یطاق به خاطر نبودن قدرت یا شرط فعل محال است. (بیاضی، ۱۹۴۹م:  
۵۴)

گفتار ابو منصور هر چند سست و بی پایه است، زیرا حکم عقل قابل تخصیص نیست و هرگز نمی‌توان میان قاصر و مقصر در این مورد فرق گذارد، آری می‌توان آن دو را از نظر مؤاخذه و نکوهش یکسان ندانست، ولی یکسان نبودن در مؤاخذه، غیر از یکسان نبودن در قبح تکلیف است و در هر حال، با همتای خود در این مسئله اختلاف نظر دارد.

اشعری به خاطر سرسپردگی به مکتب احمد بن حنبل، تصور کرده است که امر در این آیه جدی بوده در حالی که امر، امر تعجیزی است، یعنی هدف جلب توجه طرف به عجز خود می باشد.

### ۳. آرای کلامی اختلافی میان اشاعره و ماتریدیه

دو فرقه کلامی کاملاً متمایز اشاعره و ماتریدیه اگرچه اصطلاحاً اهل سنت نامیده می‌شوند و مشترکاتی با هم دارند ولی اختلافات فراوانی نیز میان آنها وجود دارد. شیخ اشعری و ماتریدی هر دو، در یک عصر به عنوان دفاع از عقیده اهل سنت برخاستند و هدف هر دو پاسخگویی به نظریات معتزله بود، ولی هرگز نمی‌توان این دو نفر را از نظر فکری یکسان دانست. به دیگر بیان، مکتب کلامی ماتریدی و مکتب اشعری در هدف کلی با یکدیگر مشترک‌اند. (سبحانی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۵۳) آنان هدف خود را زدودن بعضی از اعتقادات ناصحیح اهل حدیث از بیکره فکری جامعه اسلامی و بازسازی فکر دینی با نگاهی به دریافت‌های عقلی بیان کرده‌اند. آنان همچنین تلاش نمودند از عقل‌گرایی افراطی مکتب اعتزال کاسته شود و ادله نقلی و عقلی جایگاه مناسبشان را پیدا کنند. شیخ اشعری از مکتب اعتزال کناره گرفت و مکتب ابن حنبل را پذیرفت و با پذیرفتن عقاید وی نتوانست در مسائل عقیدتی آزادانه فکر کند، لذا ناچار شد بر ظواهر جمود کند و از ارزش عقل و برهان بکاهد. از این جهت، در عقاید حنبلیه تصرف بنیادی به عمل نیاورد در حالی که ابومنصور ماتریدی پیرو امام خود ابوحنیفه بود که در فقه به قیاس و استحسان عمل می‌کرد. فقه او رنگ عقلی بیشتری دارد. همین که به این موضوع توجه کنیم که ابومنصور ماتریدی از لحاظ فقهی پیرو ابوحنیفه بود و ابوالحسن اشعری پیرو شافعی، خود نشانگر وجود تفاوت‌ها میان دو گروه است. ابوحنیفه فقیهی است که به فقه و استحسان در استنباط احکام اهمیت زیادی می‌دهد و فقه او از رنگ عقلی بیشتری برخوردار است. ابوحنیفه قبل از این که به فقه روی آورد، به علم کلام اشتغال داشت.

این در حالی است که ابوالحسن اشعری وقتی که از روش عقلانی معتزلیان دل‌زده شد و توبه کرد همواره می‌خواست به نفع اهل حدیث وارد میدان شود و این امر باعث شد که عقل جایگاه زیادی برای او نداشته باشد. اشعری از عقل صرفاً در مقام تبیین و دفاع از عقاید دینی استفاده می‌کرد در حالی که ماتریدی علاوه بر آن، در مقام کشف و دریافت اصول نیز از عقل و خرد کمک می‌گرفت. (برنجکار، ۱۳۸۵: ۱۳۷)

در طریق ماتریدی عقل از قدرت بیشتری برخوردار است، در حالی که اشاعره به نقل، پایبندترند.

در حقیقت، اشاعره و ماتریدیه دو مذهب کلامی متفاوت از هم هستند و در روش و منهج با هم اختلاف دارند، با آنکه هر دو مذهب کلامی ادعای آن دارند که عقاید و باورهای دینی را با براهین عقلی به اثبات برسانند.

با توجه به اینکه ماتریدی رقیب کلامی معتزله به شمار می‌رود، لیکن با اغلب اصول کلامی اشعری هم مخالفت کرده است. برخی مسائل مورد اختلاف بین اشاعره و ماتریدیه را ده مسئله اعلام کرده‌اند که آن هم اختلاف لفظی است، عده‌ای از دانشمندان مسائل اختلافی میان اشاعره و ماتریدیه را سیزده و برخی به چهل مسئله رسانیده‌اند. در هر حال، در مورد مسائل اختلافی میان این دو مکتب اتفاق نظر وجود ندارد.

#### الف) جایگاه عقل در درک معارف قبل از بعثت انبیاء

۱۰۵

عقل به عنوان والاترین نعمت خدادادی در مکتبهای مختلف، جایگاه‌های متفاوتی دارد. برخی در اعتباربخشی بدان راه افراط گرفته‌اند و آن را بی‌نیاز از وحی می‌دانند و برخی آن را به طور کامل کنار می‌نهند و از درک معارف ناتوان می‌خوانند.

در باب عقل، دو کارکرد مورد توجه و مناقشه قرار گرفته است؛ یکی توانایی عقل در درک معارف قبل از تأییدات نقلی و بعثت انبیاء و دیگری توانایی عقل در درک حسن و قبح اشیاء بدون کمک از نقل.

در باب جایگاه و توانایی عقل برای درک معارف، ماتریدیه بر این باورند که عقل آدمی توانایی این را دارد که بدون اتکاء به شرع و دیانت به شناخت خداوند دسترسی پیدا کند، هر چند در خصوص احکام تعبدی چنین قدرتی ندارد. این در حالی است که اشاعره عقل را دارای این توانایی نمی‌دانند. اشاعره وجوب معرفت را سمعی می‌دانند و معتقدند که پیش از بعثت پیامبران معرفت خدا و صفات او واجب نیست. هر گاه که پیامبری آمد و فرمانی آورد، آن‌گاه است که معرفت بر ما واجب می‌شود.

در این باب، ماتریدی وجوب معرفت را کاملاً عقلی دانسته و معتقد است که به حکم عقل، باید وجود خدا و یگانگی و علم و قدرت و کلام و اراده او و حدوث جهان، و گواهی معجزه بر صدق رسول را شناخت. (بیاضی، ۱۹۴۹م: ۵۳)

عقل می‌تواند راستی و یا نادرستی مدعی نبوت بشناسد و پس از عقل، معجزه تأییدگر نبوت نبی است. اما اشاعره بر آنند که انبیا از روی معجزه شناخته شوند. ماتریدی دریافته است که اگر وجوب معرفت و آن چه که در کلام او بر آن عطف شده است از شرع استفاده شود مستلزم دور است و دور باطل است، زیرا هنوز خدا ثابت نشده و با صفات او آشنا نشده‌ایم و نبوت پیامبران میرهن نگشته، در این صورت چگونه می‌توان وجوب آن را از کلام پیامبر به عنوان یک حکم الزامی استفاده کرد؟

### ب) حسن و قبح

اصل حسن و قبح عقلی یکی از مهم‌ترین اصولی است که مکاتب مختلف دیدگاه‌هایی نسبت به آن ابراز کرده‌اند. این مسئله نقش مهمی در مسائل کلامی دارد و مسائل فراوانی بر آن مبتنی است. مثلاً عدلیه (معتزله و امامیه) به عقلی بودن حسن و قبح امور معتقد هستند. در این باب، میان اشاعره و ماتریدیه اختلاف است.

ماتریدیه همچون امامیه و معتزله، معتقد است که همه امور دارای حسن و قبح عقلی و ذاتی هستند و طبعاً عقل توانایی و استعداد تشخیص نیکی و بدی ذاتی امور را دارد. اما اشاعره حسن و قبح را ذاتی امور نمی‌داند و در پی آن، عقل را هم دارای صلاحیت برای تشخیص این نیکی و بدی نمی‌شناسد. بلکه معتقدند هر امری را که خداوند انجام دهد، حسن است نه این که خدا هر کاری را که حسن باشد، انجام می‌دهد. بدین ترتیب، اشاعره حسن و قبح را ذاتی و عقلی نمی‌دانند و می‌گویند هر چه را که شرع قبیح بداند، نادرست و زشت، و هر آن چه را که شرع نیکو و حسن شمارد، درست و زیباست.

اشاعره به گمان اینکه اعتراف به استقلال عقل در این زمینه مایه محدودیت مشیت الهی می‌گردد، به کلی آن را انکار کرده و پیامدهای آنها را پذیرفته‌اند، حتی از نظر آنها سوزاندن کودک بی‌گناه در دوزخ مانعی ندارد، چون این کار ذاتاً نمی‌تواند قبیح باشد.

در پی این پندار، آنان فعل اصلح را بر خداوند واجب نمی‌دانند اشاعره می‌گویند: حتی خداوند می‌تواند به بشر تکلیف مالا یطاق کند، اما ماتریدیه بر وفق کلام معتزله معتقدند که اشیاء حسن و قبح ذاتی دارند که آن دو را عقل به خودی خود ادراک می‌کند و آن چه را که عقل حکم کند موافق شرع است.

البته به نظر می‌رسد ماتریدی به طور اجمال این اصل را می‌پذیرد و معتقد است عقل انسانی در تشخیص حسن و قبح توانایی دارد ولی در عین حال معتقد به «وجوب

علی الله» نیست. برخی از معتزله نیز همین دیدگاه را دارند و می‌توان در این زمینه تقارب دیدگاه ماتریدی و معتزلی را مشاهده کرد.

در کتاب التوحید ماتریدی چنین آمده:

عقل راستی و عدالت را تحسین و ستم و دروغ را تقبیح می‌کند... پس عقل انسان را به کسب آن چه مایه شرافت است امر و از آنچه مایه خواری است نهی می‌کند. بنابراین امر و نهی (شرعی) به ضرورت عقل واجب است، چنان که پاداش برای کسانی که به انجام تکالیف قیام کرده و کیفر برای کسانی که از هوای نفس خود پیروی نمایند به اشاره و حکم عقل واجب است. (ماتریدی، ۱۹۷۹م: ۱۷۸)

بیاضی که از شارحان کلام ماتریدی در قرن یازدهم است می‌گوید: ابومنصور ماتریدی حکم عقل را در مسئله استحقاق مدح و ثواب و یا استحقاق نکوهش و عقاب می‌پذیرد و از طریق حکم عقل، حکم الهی نیز کشف می‌شود. (بیاضی، ۱۹۴۹م: ۸۶)

آن گاه به تبیین مقصود خود از حکم عقل می‌پردازد و می‌گوید: در اینجا ایجابی از ناحیه عقل در کار نیست (بلکه خرد کاشف یک حقیقت است) سپس می‌گوید: عقل می‌گوید خدا عادل است و محال است جائز و ستمکار باشد، همچنان که جایز نیست مطیع را معذب سازد. (همان)

گفتار ماتریدی درست همان گفتار معتزله است؛ معتزله هرگز حکم عقل را حاکم بر خدا نمی‌دانند، بلکه آن را کاشف از مشیت الهی می‌دانند و می‌گویند با توجه به مبادی حکیمانه که در ذات خدا هست، صدور این فعل از او محال است. قطعاً چنین داوری مایه محدودیت مشیت الهی نیست، بلکه این خود مشیت الهی است که با کمال آزادی، زیبا را انجام می‌دهد و نازیبا را ترک می‌کند، در حالی که بر هر دو قدرت و توانایی دارد.

### ج) تکلیف انسان به ما لایطاق (تکلیف به بیش از توانایی)

اعتقاد به حسن و قبح عقلی، اعتقادات دیگری را نیز به همراه دارد. از جمله این که آیا خداوند انسان را به آن چه در توان او نیست، مکلف می‌کند یا خیر؟ مسئله تکلیف به بیش از توانایی یعنی مسئله «تکلیف بما لایطاق» که در نتیجه بحث از حسن و قبح عقلی ایجاد می‌شود، مورد قبول اشعری است و او از آیات قرآن بر جواز آن استدلال می‌کند و می‌گوید: خدا به ملائکه گفت: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ (بقره: ۳۱) در حالی که فرشتگان قادر بر چنین کاری نبودند. اما مکتب ماتریدیه چنین تکلیفی را جایز نمی‌داند. بیاضی صریحاً می‌گوید: تکلیف بما لایطاق به خاطر نبودن قدرت یا شرط فعل محال است. (بیاضی، ۱۹۴۹: ۵۴)

ماتریدیه بر این باور است که تکلیف بما لایطاق، یعنی مکلف ساختن انسان به آن چه در توان او نیست، ذاتاً قبیح است و چون خداوند کاری را که ذاتاً قبیح است، انجام نمی‌دهد، پس محال است که انسان را بما لایطاق مکلف کند. اما اشاعره بر این گمان هستند که امور حسن و قبح ذاتی ندارند، پس تکلیف بما لایطاق هم قبح ذاتی و عقلی ندارد. پس خداوند می‌تواند انسان را به آن چه در توان او نیست، مکلف سازد و اگر چنین کند، نه تنها قبیح نیست، بلکه چون خدا انجام داده، حسن هم هست. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۲۹۶)

البته این چیزی است که بیاضی آن را یاد می‌کند، چون پایه‌گذار مکتب یعنی خود ابومنصور در کتاب «التوحید» قائل به تفصیل است و می‌گوید: هر گاه کسی قدرت خود را از روی تقصیر از دست بدهد، می‌توان با نبودن قدرت به او تکلیف کرد، به خلاف کسی که در این راه مرتکب تقصیر نباشد. (ماتریدی، ۱۹۷۹م: ۶۶)

گفتار ابومنصور هر چند سست و بی‌پایه است - زیرا حکم عقل قابل تخصیص نیست و هرگز نمی‌توان میان قاصر و مقصر در این مورد فرق گذارد، آری می‌توان آن دو را از نظر مؤاخذة و نکوهش یکسان ندانست، ولی یکسان نبودن در مؤاخذة، غیر از یکسان نبودن در قبح تکلیف است - اما به طور کلی با همتای خود در این مسئله اختلاف نظر دارد.

### نتیجه‌گیری

مکتب کلامی ماتریدی و مکتب اشعری در هدف کلی با یکدیگر مشترک‌اند. آنان هدف خود را زدودن بعضی از اعتقادات ناصحیح اهل حدیث از پیکره فکری جامعه اسلامی و بازسازی فکر دینی با نگاهی به دریافت‌های عقلی بیان کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی از لحاظ فقهی پیرو ابوحنیفه بود و ابوالحسن اشعری پیرو شافعی، خود نشان‌گر وجود تفاوت‌ها در میان دو گروه است.

اشعری از عقل صرفاً در مقام تبیین و دفاع از عقاید دینی استفاده می‌کرد در حالی که ماتریدی علاوه بر آن، در مقام کشف و دریافت اصول نیز از عقل و خرد کمک می‌گرفت.

در باب جایگاه و توانایی عقل برای درک معارف، ماتریدیه بر این باورند که عقل آدمی توانایی این را دارد که بدون اتکاء به شرع و دیانت، به شناخت خداوند دسترسی پیدا کند. مسئله «تکلیف بما لایطاق» که در نتیجه بحث از حسن و قبح عقلی ایجاد می‌شود، مورد قبول اشعری است اما مکتب ماتریدیه چنین تکلیفی را جایز نمی‌داند.

## منابع و ماخذ:

### قرآن

- اشعری، ابوالحسن (۱۳۹۷ق)، *الابانة عن اصول الديانة*، تحقيق و تعليق حسين محمود، قاهره: نشر دار الانصارق.
- اشعری، ابوالحسن (بی تا)، *اللمع فی الرد علی اهل الزيغ والبدع*، قاهره: المكتبه الازهریه للتراث.
- برنجکار، رضا (۱۳۸۵)، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، قم: انتشارات کتاب طه.
- بیاضی حنفی، احمد بن حسن (۱۳۶۸ق)، *کمال الدین*، اشارات المرام من عبارات الامام، تحقيق: يوسف عبد الرزاق، مصر: شرکت المصطفى البانی.
- بیاضی حنفی، احمد بن حسن، اشارات المرام، قاهره، ۱۹۴۹م.
- نفتازانی، مسعود (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، به کوشش عبدالرحمان عمیره، بیروت.
- جوینی، عبدالملک (۱۳۸۵ق)، *لمع الادلة*، به کوشش فوقیه حسین محمود و محمود خضیری، قاهره..
- حلّی، یوسف بن مظهر (۱۴۰۷ق)، *کشف المراد*، تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه انتشارات اسلامی.
- ربانی گلپایگانی، علی (ظ ۳۹۰)، *فرق و مذاهب کلامی*، ج ۶، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۸)، *فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی*، قم: انتشارات توحید.
- السمعانی، عبد الکریم بن محمد (۱۴۰۸ق)، *الانساب*، بیروت: دار الجنان.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵)، *الملل والنحل*، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران: چاپ جلالی نائینی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا)، *کافی*، ترجمه و شرح فارسی شیخ محمد باقر کمره ای، انتشارات اسوه.
- ماتریدی، ابومنصور محمد بن محمود (۱۹۷۹م)، *کتاب التوحید*، بیروت: دارالشرق.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.



- أوسى، أبى الفضل شهاب الدين (بى تا)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع  
المئانى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

دوفصلنامه تخصصى «مطالعات فلسفى، كلامى» / سال ششم / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۱۱۰